

مدتهاست که غربیها و امریکائیها متوجه هنر مشرق زمین و آفریقا شده اند، اما نه از این هنرها تقلید میکنند و نه پیروی، بلکه ماهرانه الهام میگیرند. موسیقی کلاسیک در مغرب زمین بکمال فنی خود رسیده است چنانکه برتراز آن بتصور نمیکنند. پس موسیقی جاز بدینا عرضه میشود که از منابع عمده آن موسیقی ابتدائی و خام آفریقا است. و اینکه که جاز نیز شناخته و پسندیده شده است موسیقی دانان غربی بسراغ ربع پرده ها در موسیقی شرق رفته اند تا از این رهگذر موسیقی خود را وسعت و غنا ببخشند و خواهیم دید که در این روش نیز هیچگونه اثر پیروی کورکورانه را در آثارشان نخواهیم یافت. در نقاشی و فلسفه و ادبیات و شعر و دیگر هنرها نیز چه بسا که بسراغ دیگران رفته اند و میروند. اینهمه نقاش را که درموزه های اروپائی در برابر آثار سیاهان یا مصریها یا اتروسکا خیره می بینیم یا مشغول طراحی مشاهده میکنیم بهمین هدف الهام گرفتن است نه تقلید کردن. اینهمه افسانه های ملل مشرق و سرخ بوستان آمریکا و سیاه بوستان آفریقا و زردها که بزبان خارجی آورده اند برای توسعه دید و تصور و ادراک هنری هنرمندان است و چه بسا که همین آثار ملهم بسیاری از آنان واقع میگردد.

روزگاری ما نیز این چنین آگاه و هشیار بودیم. سرزمین ما را پل شرق و غرب و هنر ما را « هنر تالیفی » شمردن از همین رهگذر بود. اما نیاکان ما این تالیف را چنان ماهرانه انجام میدادند که هنرشان رنگ اصیل ایرانی داشت، بسته به سرزمین و عهد خودشان بود و وابسته به تمدن درخشان گذشته شان. اما اینکه کار این « تالیف » بتقلید و ابتدال گرائیده است. در صورتیکه بعقیده نگارنده مقصد عالی ما بایستی آن باشد که از « پل بودن و هنر تالیفی داشتن » نیز پا فراتر نهیم و هنری بوجود آوریم که در عین الهام گرفتن از آنچه خوب و عالی است هنری کاملاً ایرانی و درخور ایرانی و مورد پسند ایرانی باشد. و ما باین مقصد عالی نخواهیم رسید مگر با فداکاری و تلاش مداوم. و اداره کل هنرهای زیبا بزعم همه دوستداران هنراکتون مرکز این فداکاری و تلاش مداوم گشته است.

دکتر سیمین دانشور

دکتر محسن هشرودی

استاد دانشگاه و رئیس دانشکده علوم

تأثیر علوم در ادبیات و هنر

مایه هنر احساس هنرمند است و از این جهت ذهنیت هنر مسلم بنظر میرسد بدین معنی که هنر با عالم درونی بیشتر ارتباط دارد تا بعالم خارج.

اما احساس هنرمند احساس ساده فرد عادی نیست و اندیشه ای باریک ژرف دقیق و عمیق با این احساس همراه است. این احساس خاص را که آفریننده هنر و زاینده یک رشته مدرکات عمیق و دقیق است احساس هنری مینامیم.

همراهی و همعنائی اندیشه و احساس برای هنرمند یک نوع منطق خاص ایجاد میکند که فعالیت هنری او را از سایر فعالیت های حیاتی وی ممتاز میسازد و از همین جا میتوان دریافت که بحث هائی از قبیل (هنر برای هنر) یا (هنر در خدمت اجتماع) و طبقه بندی هائی از قبیل سبکهای (رمانتیک) و کلاسیک و (سمبولیک) تا چه میزان اعتباری و دلخواه خواهد بود.

شک نیست که تکنیک خاص هر هنرمند باالاصاله از تکنیک دیگری ممتاز است چنانکه در تقلید آهنگهای موسیقی یا در کپی کردن تابلو های نقاشی یا در استقبال از اشعار - شبیه سازی کامل و تام ممکن نیست و بدین سبب اصل از بدل و غث از ثمین و اصل از تقلید شده کاملاً تمیز داده میشود و از این نکته در همان احساس خاص هنری است. گیرم که رنگها و شکلها و آهنگها و صداها را یکسان در یابیم اما بیشک احساس درونی ما و برخورد ما با عوامل خارج یکسان نیست. اندیشه ای که با تحریکات ابتدائی حواس ما همراه است احساس های مختلف در ما برمی انگیزد و بر حسب مقام هر یک جلوه ای خاص دارد.

۱) مقدمه متن نطقی است که نویسنده محترم در کنگره آزادی فرهنگ ایراد فرمودند که در تابستان گذشته جلسات خود را بمنظور بحث در مسائل فرهنگ و آزادی در دانشگاه تهران دایر کرده بود. گرچه در این نطق استاد محترم بیشتر بادیات پرداخته بودند و شعر، اما چون منافع مقدمه آن عام و شامل بود بنقل آن پرداخته شد.

حیات آدمی از گهواره تا گور دستخوش یک سلسله تحول و تبدیل است. تن کودک روز بروز تواناتر و نیرومندتر میگردد و بموازات این تکامل، اندیشه و حیات درونی او نیز تکامل میپذیرد. فضای محصور دوران کودکی که از محیط تنگ و کوچک گهواره تجاوز نمیکرد کم کم باتکامل قوای جسمانی بفضائی بزرگتر مبدل میشود و دستیازی به نقاط دورتر امکان پذیر میگردد و طفل که در ابتدا تنها بکناره‌ها و چوب بندیهای گهواره قدرت دستیازی داشت اندک اندک بدیوارهای اطاق و باخروج از آن محدود خانه آشنا میگردد. همچنین اندیشه باریک بین آدمی با قدرت تصور و تخیل این فضای محدود را کم کم بفضای ممتد ارتباط میدهد و جهان او فراختر میگردد. کوشش و کششی که در فن و علم صورت میگیرد قدرت دستیازی و امکان نقل و انتقال را بنقاط دور دست فضای ممتد ممکن میسازد و آدمی با کومک اتومبیل و هواپیما و فشفشه‌های جوی بنقاط نادیده سفر میکند و بدینگونه فضای محصور اولیه بفضای ممتد و منبسط جهان هستی میگراید. کوئی انسان تمام فضای عالم وجود را در آغوش نمیکرد.

این تحول و تبدیل سیر تکاملی علم است و این فعالیت علمی کوشش انسان است برای پیوستن بفضای لایتناهی که فضای محصور هستی خویش را بفضای گسترده و ممتد جهان نامحدود می‌پیوندد.

حیات آدمی از لحظه تولد تا آن مرگ لحظه کوچکی از ابدیت است. کوئی در اقیانوس عظیم ابدیت در آن کوچکی سر از موج بدر کرده لحظه ای چند بر دامن امواج میلغزد و ناچار در نقطه دیگر سر بر زیر موج میکند و در آغوش نامتناهی (ابد) پنهان میگردد. اندیشه جهان پیمای آدمی همچنانکه فضای محصور را بفضای گسترده مربوط میسازد؛ میکوشد که دوران هستی محصور خویش را نیز بزمان گسترده متصل سازد. کوشش رنج افزائی که در این راه بکار میبرد فعالیت هنری اوست. اگر آفرینش هنری - درد ناک و جانکاه است از آنروست که هنرمند بر نوشت محتوم خویش آگاه میباشد. بهر سوز و کند مرگ بی‌امان رو بروی در انتظار است لهذا میتوان گفت کوشش جهت مربوط ساختن زمان محدود حیات با ابدیت - جستجوی زندگی پس از مرگ است. هنر خلاصه از آنرو درد ناک است که تولید و تولد

نوزاد دیگر نیست که پس از مرگ هستی بخش خویش، باید بزندگی مثالی یا خیالی او ادامه دهد.

پیوست زندگی کوتاه آدمی بزمان لایتناهی جستجوی ابدیت از راه هنر زاینده است و خواه ناخواه فرجام این راه پیمائی و گام سپری و سرانجام این کوشش و کشش نیستی بی‌امان و مرگ بی‌بازگشت است. زندگی آدمی پایان می‌پذیرد اما هنر او جاودانه باقی میماند و تنها یادگاری است که از دوران گذرنده هستی او بر جا میماند. کوئی اصل بقاء انرژی در این مورد نیز صادق است. در صور گونا گونی که انرژی بخود می‌پذیرد از پشت پرده اصلی همچون پری روی نهفته‌ای هر لحظه بجلوه‌ای نوتقاب بر گرفته بصورتی دیگر چهره نما میگردد.

مایه هنر احساس هنرمند است؛ احساسی که با سیر وقفه نا پذیر زمان بهم آمیخته؛ کوئی با گذشت مدام عمر در جدال است و میکوشد بهر قسم که باشد عمر کوتاه آدمی را جاویدان ساخته در آغوش ابدیت زمان پایدار سازد. موسیقی بهترین نماینده این کوشش و کشش است و آهنگهای گریزنده آن نماینده آنات زود گذر زمان و توالی ناله‌های لرزنده‌اش نمودار پیوستگی لحظات پیمای زمان است. در هر اثر هنری میتوان این کوشش هنرمند را در اعماق آن یافت. اکنون این سؤال پیش می‌آید که آیا بیان هنری هنرمند امری مستقل از تحول علمی عصر او است یا اینکه همراه تجدید و تنوع عصر این امر نیز دستخوش تغییر و تکامل است؟

پیشرفت علوم و فنون و اکتشافات و اختراعات جدیدیکه در زمینه‌های گوناگون رخ میدهد حیات بشری و فعالیت هنری او را جانی تازه می‌بخشد. فی‌المثل اگر کاروان نجد لیلی را هر لحظه دور میساخت و امید دیدار مجدد را برای مجنون میکشست امروزه علاوه بر اینکه این فراق بوسیله راه آهن یا هواپیما سر بر صورت میگیرد اما دیدار مجدد یا مراجعت لیلی بسرزمین وصال نیز تندتر و زودتر امکان پذیر میگردد.

وسائلی که فنون امروز در دسترس بشر گذاشته است هر روزی را به میزان سالی بهره بخش میسازد. از طرف دیگر فعالیت‌های علمی و اجتماعی چنان تکامل

طرحهای مختلف بته جقه

از هند باستان آمده است و دلیل اعتقاد آنها شاید آن باشد که شالهای کشمیری بطور کلی با انواع این بته همزین است. اما اگر بیاد بیاوریم که در زمان صفویه هنر ایرانی تأثیر شگرفی بر هنر هندی کرده است و توجه کنیم که شالهای کشمیر از قرن هیجدهم میلادی است که شهرت مییابد، بستنی این اعتقاد اطمینان مییابیم. بعلاوه باید بگوئیم که تمام شالهای کشمیر هم در خود کشمیر بافته نمیشوند بلکه در سایر نقاط هند نیز چنین شالهایی و بهمین نام می‌بافتند و حتی قالیه‌های منسوب بکشمیر نیز وجود دارد که در خراسان و کرمان بنام قالی کشمیری بافته میشوند. هم بستگی نژادی و قرب جوار وجود این طرح را در هند و ایران توجیه میکنند. و بعد پیوستگی حیرت‌آوری که مذهب اسلام میان

بته‌هایی که ضمن این مختصر بنظر خوانندگان میرسد انواع بته ترمه‌ای است که به بته جقه و بته کشمیری هم شهرت دارد. در اینکه طرح بته جقه یک نقش قدیمی ایرانی است تصور نیروی شکی وجود داشته باشد. اما ضمناً نقاشی این بته را در منسوجات هندی و اسلامی نیز می‌یابیم و اینکه این بته و طرحهای گوناگون آن چنان جلب توجه کرده است که در محصولات ماشینی اروپائی و حتی پارچه‌های نایلون و مشمع کف اطاق هم دیده میشود. نزد طراحان ما این بته بیشتر به بته کشمیری معروفست و گروهی از نقاشان ایرانی هم اعتقاد دارند که این طرح

بته ترمه‌ای دوقلو که داخل آن باختائی و گل ترزین شده است و دم آن بیک برگ شکسته منتهی گشته.

پذیرفته است که برای تن آسانی و اهمال مجال و فرصتی باقی نگذاشته. هنرمند امروز نیز در ادراک هنری خویش دستخوش همین تحول و تبدیل است. اثر هنری او باید جاندارتر و جنبه‌تر باشد. اگر هنر قرون وسطی را هنر استاتیک بنامیم هنر امروز را هنر دینامیک باید نامید. موسیقی کلاسیک جای خود را به موسیقی جدید داده است. نقاشی کلاسیک بنقاشی سمبولیک و سور رئالیست تبدیل شده است. جهان متحول در کلیه شئون زندگی تغییر کرده و هنر نیز به تبع این تجدد نوشته است. ادبیات و شعر در فاصله‌ای بین هنر پلاستیک و موسیقی (یا هنر جاندارزنده) قرار دارد. با ترکیب الفاظ (و نهفتن مضامین پنهان در آنها) از هنر پلاستیک؛ و با سیر اندیشه (از معنی و مفهوم هر لفظ بلفظ دیگر) از موسیقی تقلید کرده کمک میگیرد...

